

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال بیستم، شماره هفتاد و هشتم

تابستان ۱۳۹۸

قلندران حیدری در جامعه خراسان عهد مغول و ایلخانی

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۲۹

تاریخ تأیید: ۹۸/۴/۴

^۱ عبدالرئوف نصیری جوزقانی

^۲ علیرضا کریمی

قلندران حیدری یکی از گروه‌های فرهنگی و مذهبی اثرگذار در جامعه خراسان عهد مغول و ایلخانی بودند. مقاله حاضر در پی بررسی بستر تاریخی، سیاسی و امنیتی ظهور این گروه و تعامل آنها با دیگر طریقت‌های صوفیانه و آداب و تشکیلات آنها است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با تأکید بر میراث ادبی و تصوف ایران اسلامی به ویژه خراسان، پس از بررسی زمینه‌های پیدایش این گروه، برای آگاهی از تبار آنها، تاریخ زندگی قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای که انتساب گروه به وی است و ارتباط وی با معاصرینی، چون سیف‌الدین باخرزی و عطار نیشابوری و روابط این گروه با طریقت چشتیه را بررسی می‌کند. ساختار تشکیلاتی گروه، آداب و رسوم آنها، تشریفات ورود اعضای جدید به آن، دو دوره خوشنامی و بدنامی تاریخ آنها و چگونگی و چرایی پیدایی هر یک و سرانجام قضاوت تاریخ درباره آنها از دیگر مطالبی است که مقاله حاضر به آن می‌پردازد.

۱. دانشجوی دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه تبریز (abdorraoufnasiri@gmail.com).

۲. دانشیار تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه تبریز (alireza_karimi_46@yahoo.com).

کلیدواژگان: قلندران حیدری، قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای، خراسان، صوفیان، عصر ایلخانان.

۱. مقدمه و بیان مسئله

شناخت بیشتر جوامع و گروه‌های اجتماعی فعال و تاریخ‌ساز در آن‌ها و آشنایی با باورها، اندیشه‌ها و سازوکارهایی که گروه‌های اجتماعی براساس آن شکل گرفتند و به حیات خود ادامه دادند، یکی از موضوع‌های مهمی است که در تاریخ اجتماعی بررسی می‌گردد. حمله مغول (۶۱۶ هـ.ق) به ایران، ویرانی و تباهی بسیاری را در پی داشت که دامنه آن، زمینه‌های گوناگون جمعیتی، اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گرفت. سرزمین‌های شرقی ایران، مانند خراسان^۱ که قرن‌ها کانون علم و ادب بودند، آسیب بسیار شدیدتری متحمل شدند.

در این حمله، گروه‌ها و قشرهایی اجتماعی که در طول قرن‌ها شکل گرفته بودند و در بستر زمان و مکان با ایجاد شبکه‌ای از روابط با یکدیگر، عملکردهای ویژه‌ای را برعهده گرفته بودند از هم پاشیدند، اما واقعیت‌هایی چون ضرورت برقراری نظم و قاعده‌ای برای تداوم حکومت مغولان در سرزمین‌های مفتوحه، مانند خراسان از سویی و از سوی دیگر، تلاش جمعیت انسانی باقی‌مانده در خراسان و بقایای قشرهای اجتماعی برای احیا و تداوم نقش اجتماعی خویش سبب شد قشرها و گروه‌هایی فعال در خراسان سر برآورند.

این قشرها و گروه‌ها را در یک تقسیم‌بندی بزرگ می‌توان در دو گروه قرار داد. یکی، گروهی بدون پیشینه و در واقع، نوظهور مانند بخشیان بودایی^۲ بود و دیگری، گروهی بود

۱. خراسان در قرون هفتم و هشتم سرزمین‌های جنوب جیحون و خوارزم تا مازندران، دامغان و منطقه قهستان تا بیابان کرمان را شامل می‌شد (مستوفی، *نزهة القلوب*، ص ۱۴۷).

۲. بخشی کلمه‌ای سانسکریتی است و به عالمان مذهب بودایی گفته می‌شد. مغولان پس از حشر با قوم اویغور که گروهی از آن‌ها بودایی بودند، جمعی از بخشیان را به عنوان دبیر و کاتب به خدمت گرفتند.

که ریشه در جامعه پیش از حمله داشتند، مانند شاخه‌های مختلف صوفیه هم‌چون کبرویه، چشتیه، بازماندگان خاندان شیخ احمد جام و قلندران حیدری.^۱

در جامعه خراسان عهد ایلخانی با ورود اقوام گوناگون، باورها و اندیشه‌های متنوع، گروه‌های اجتماعی خاصی ظهور کردند. یکی از این گروه‌های متنفسد، قلندران حیدری بودند که در این پژوهش سعی می‌شود به طور ویژه، حیات تاریخی و اجتماعی آن‌ها با تأکید بر منابع ادبی و تاریخی عصر مغول و ایلخانی بررسی گردد.

در راستای تبیین مسئله اصلی تحقیق سعی می‌شود، تاریخچه زندگی و سیره قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای (د. ۶۱۸ هـ.ق) که قلندران حیدری نام خویش را از او گرفتند و جانشینان خاندانی او بررسی شود. علاوه بر این، آدابی که به وسیله این گروه در جامعه قلندری خراسان و جهان اسلام به تدریج مرسوم شد، بررسی می‌گردد. هم‌چنین مناسبات

بخشیان که اهل سحر و جادو بودند، ضمن آشنا کردن دسته‌ای از مغولان با خط ایغوری، آئین بت پرستی بودایی و احترام به آفتاب را در میان آن‌ها ترویج کردند (اقبال آشتیانی، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، ص ۸۷). براساس گزارش جامع‌التواریخ رشیدی، قوچان مرکز بت‌خانه‌های بخشیان بود. غازان‌خان در ایام کودکی تحت تعلیم بخشیان قرار داشته است. بخشیان با حمایت آباقاخان و دیگر خان‌های مغول، پیش از اسلام آوردن غازان وارد ایران شدند. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در این باره می‌نویسد: «صناف بخشیان بت پرست را از بلاد هند و کشمیر و ختای و اویغور به اعزاز و اکرام تمام بیاوردند و در هر موضع بت‌خانه‌ها ساخته و اموال فراوان بر آن صرف کردند و کار مذهب ایشان بعبوق رسید ... و چون آباقا درگذشت و [...] ارغون‌خان او [غازان] را بحکومت و سرلشکری بخراسان فرستاد، در شهر خبوشان بتخانه‌های معتبر ساخت و اکثر اوقات گفت و شنود و خوردن و آشامیدن او در آن بتخانه‌ها با بخشیان می‌بود» (خواجه رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ رشیدی، ج ۲، ص ۹۶۶).

۱. درباره خاندان شیخ جام، رک: ابن مطهر جامی، حدیقه الحقیقه و بوزجانی، روضه الریاحین؛ درباره چشتیه رک: اله‌دیه بن شیخ عبدالرحیم، خواجگان چشت، سیرالاقطاب؛ درباره کبرویه رک: باخرزی، اوراد الاحباب و فصوص الآداب.

آن‌ها با حکومت و سران سایر گروه‌های فکری معاصر ایشان، مانند چشتیه و کبرویه در خراسان تحلیل و تبیین می‌شود.

به دلیل آن که درباره حیدر زاوی و سیره او، اثر مستقلی از خودش یا جانشینانش بر جای نمانده است، سعی می‌شود با بیان گزارش‌های منابع نوشته شده به وسیله معاصران او که در آنها به مناسبات خویش با حیدر زاوی اشاره می‌کنند، بخشی از ابهام درباره زندگی و سیره او را روشن سازیم.

۲. پیشینه پژوهش

بیشتر اطلاعات ما درباره قلندران حیدری از کتاب‌های ادبی و عرفانی عصر ایشان به دست می‌آید. دلیل آن که اطلاعات زیادی از آن‌ها در کتاب‌های تاریخی نیامده است به احتمال زیاد، مربوط به رسمی بودن کتاب‌های تاریخی است که زیر نظر حاکمان و به وسیله دیوانیان نوشته می‌شد و سعی می‌گردید نام زیادی از این گروه متنفذ و عرف شکن که در بسیاری از موارد در مقابل حکومت و سیاست‌های مالیاتی سخت‌گیرانه آن می‌ایستادند، باقی نماند.

در زمینه تحقیقات درباره قلندران، شفیع کدکنی در کتاب *قلندریه در تاریخ* از پیش‌گامان است. *قلندریه در تاریخ*^۱ یک اثر عالمانه درباره بررسی قلندران در طول تاریخ است که به طور اساسی و منسجم به بررسی قلندران حیدری به عنوان گروه اجتماعی خاص نمی‌پردازد. بلکه در ضمن بررسی قلندریه در تاریخ به طور عام، هنگامی که از قلندر خوشنام؛ یعنی قلندر اسطوره‌ای شعر ابومجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی (د. ۵۴۵ هـ.ق) و فریدالدین ابوحامد محمد عطار نیشابوری (مقتول در ۶۱۸ هـ.ق) و قلندر بد نام؛ یعنی

۱. شفیع کدکنی، محمدرضا، *قلندریه در تاریخ (دگردیسی‌های یک ایدئولوژی)*، تهران: سخن، ۱۳۸۶.

قلندر تاریخی نام می‌برد، قلندران حیدری را در ردیف قلندر تاریخی بدنام متناسب با موضوع به صورت غیرمنسجم بررسی می‌کند.

علاوه بر اثر بالا، لین^۱ در اثری به نام *ایران در اوایل عهد ایلخانان رنسانس ایرانی* اشاره‌ای به قلندران حیدری می‌کند.^۲ از آن‌جا که لین در ده صفحه‌ای که به بررسی خانقاه‌های صوفیه و قلندران پرداخته است، به طور اجمالی زندگی قطب‌الدین حیدر و آداب و رسوم حیدریان را بررسی می‌کند بدون آن‌که با دید نقادانه به تبیین تاریخی و جامعه‌شناختی جریان قلندران حیدری و مناسبات آن با حکومت و سایر گروه‌های فکری و اجتماعی خراسان؛ یعنی کبرویه، چشتیه پردازد، بنابراین انجام پژوهش حاضر ضروری است.

۳. روش و پرسش‌های پژوهش

این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی به طور اختصاصی به بررسی سیر تاریخی فعالیت قلندران حیدری به عنوان یکی از گروه‌های اجتماعی نوظهور در جامعه خراسان در عهد مغول و ایلخانی می‌پردازد. پرسش‌های اصلی پژوهش حاضر عبارت است از این‌که قلندران حیدری در جامعه خراسان در چه بستر تاریخی، سیاسی و امنیتی ظهور کردند؟ و با سایر طریقت‌ها چه تعاملاتی داشتند؟ و چه آداب و تشکیلاتی را ترویج کردند؟

فرض بر این است که قلندران حیدری در شرایطی در جامعه خراسان ظهور کردند که با تهاجم مغولان، شیرازه حیات اجتماعی از هم پاشیده بود و ناامنی فراگیر بر جامعه غالب شده بود. ظهور این گروه و ترویج مرام و رسوم خاص آن‌ها تا حدودی به اجتماع از هم پاشیده خراسان پیرامون نظام لنگر و قلندرخانه حیدریان در زاوه نظم بخشید و زمینه را

1. Lane.

۲. لین، جورج، *ایران در اوایل عهد ایلخانی رنسانس ایرانی*، ترجمه سیدابوالفضل رضوی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹.

برای به جریان افتادن دوباره حیات اجتماعی در بخش وسیعی از خراسان به مرکزیت زاوه فراهم ساخت.

۴. بستر تاریخی، اوضاع سیاسی و امنیتی خراسان در هنگامه ظهور درویش و قلندران حیدری

از آن جا که بسیاری از تحولات تاریخی و سیاسی پدید آورنده چگونگی و چرایی پیدایش یک گروه و مناسبات اجتماعی آنان هستند، بررسی بستر تاریخی، سیاسی و امنیتی ظهور قلندران حیدری ضرورت می‌یابد. خراسان زادگاه قلندران حیدری از مهم‌ترین ایالات ایران دوره اسلامی بود که در دو قرن اول هجری به عنوان ایالتی سرحدی بخشی از دستگاه خلافت محسوب می‌شد. قبایل متعدد عرب به طور مستمر، برای ادامه فتوحات اسلامی در شرق وارد آن می‌شدند و با سکونت در آن باعث تحول و دگرگونی در ساختار اجتماعی و ترکیب جمعیتی آن و ظهور اقشار و طبقات اجتماعی گوناگون متناسب با وضع موجود می‌شدند.^۱

پس از ظهور حکومت‌های نیمه‌مستقل و مستقل ایرانی از سده سوم هجری تا آستانه هجوم مغول، خراسان در معرض تهاجم و ورود مستمر اقوام گوناگونی بود که در منطقه آسیای مرکزی، ماوراءالنهر و ترکستان ساکن بودند. با ورود این اقوام، ترکیب جمعیتی خراسان و ساختار طبقات اجتماعی آن، بارها دچار دگرگونی گردید و با وجود آسیب‌های فراوانی که از این تحولات و دگرگونی‌ها متحمل شد، اهمیت گذشته خود را بازیافت. این امر به دلیل وضعیت اجتماعی و موقعیت مکانی آن به عنوان شاه راه ارتباطی بوده است.^۲

۱. دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۷۶، ۳۷۵-۳۸۲، ۳۹۳-۳۹۴، ۴۰۲-۴۰۳، ۴۳۲-۴۳۳.

۲. پطروشفسکی، اوضاع اجتماعی، اقتصادی ایران در دوره ایلخانی در تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ص ۴۸۲.

با هجوم مغولان، بار دیگر ساختار و ترکیب جمعیتی، اقشار و طبقات اجتماعی خراسان و به تبع آن، نظام اجتماعی آن دگرگون گردید. ساختار اجتماعی بسیاری از کانون‌های تمدنی خراسان با از دست دادن جمعیت خود، چه با کشته شدن مردم و چه مهاجرت و کوچ اجباری از هم پاشید و دچار ویرانی شد. شهرهای مرو، بلخ، هرات، نیشابور، زاوه و توس را می‌توان به عنوان مهم‌ترین کانون‌های جمعیتی و تمدنی خراسان در آستانه هجوم مغول نام برد.^۱

در سال‌های ابتدایی قرن هفتم، هم‌زمان با ظهور قلندران حیدری در زاوه خواف خراسان، اوضاع سیاسی خراسان به این صورت بود که هرات و توابع آن در حکومت خاندان مرغنی (حدود ۵۹۶-۶۴۳ هـ.ق) که از بازماندگان غوریان (۴۰۱ تا ۶۱۲ هـ.ق) و اجداد خاندان ملوک کرت هرات (۶۴۳-۷۸۳ هـ.ق) بودند، قرار داشت که تابعیت چنگیز را پذیرفتند. قلندران حیدری در محدوده حکومتی آن‌ها فعالیت می‌کردند.^۲

هم‌چنین، نیشابور، زوزن و به طور کلی نیمه جنوبی خراسان در اختیار ملوک زوزن (۵۹۳-۶۱۹ هـ.ق) قرار داشتند که از ملوک وفادار به خوارزمشاهیان (۵۶۸-۶۲۸ هـ.ق) بودند. ملوک زوزن نقش مهمی در توسعه حکومت خوارزمشاهیان در نیمه جنوبی ایران تا سواحل دریای عمان و خلیج فارس داشتند.^۳ علاوه بر این، زوزن با داشتن قلاع نظامی مستحکمی چون قاهره از مراکز نگهداری زندانیان سیاسی و مخالفان خوارزمشاهیان بوده است. در واقع با این شرایط، زوزن و حوزه جغرافیایی خواف که محل ظهور و فعالیت

۱. عباسی و یارمحمدی، تأثیر حملات و حکومت مغولان بر جمعیت خراسان (۶۱۶-۷۳۶ هـ.ق) در تحقیقات تاریخ اجتماعی، ص ۱۱۷-۱۳۸.

۲. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۲، ص ۱۲۲-۱۲۳، ۱۸۵-۱۸۶؛ سیفی‌هروی، تاریخ‌نامه هرات، ص ۱۷۶-۱۷۷، ۱۹۰-۱۹۱؛ ابن‌اثیر، کامل، ج ۲۴، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ ج ۲۵، ص ۱۳-۱۴.

۳. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۱۸۹؛ ابن‌اثیر، کامل، ج ۱۲، ص ۲۴۷، ۲۶۰-۲۶۵.

قلندران حیدری بود از مناطقی بودند که به واسطه استبداد ملوک زوزن در خفقان ویژه‌ای قرار داشتند.^۱

قسمت وسیعی از خراسان شامل اسفرایین، جاجرم، سبزوار، جوین و جورید در اختیار ملوک صلوک (۶۰۰-۶۳۷هـ.ق) اسفرایین قرار داشتند. با تسلط مغولان بر خراسان، ملوک صلوک تابعیت آن‌ها را پذیرفتند.^۲ این مناطق، نواحی طوس و مشهد مقدس امام رضا علیه السلام از مناطقی بودند که بیشترین فشار مالیاتی و ناامنی را در خراسان به دلیل سیاست‌های مالیاتی شاهزادگان و امرای مغولی متحمل شدند. این دوران از ناامن‌ترین دوران‌های جامعه خراسان بود.^۳ عیاران، رنود و اوباشان^۴ تنها گروه‌هایی بودند که

۱. ابن اثیر، کامل، ج ۱۲، ص ۲۲۸، ۲۴۷؛ جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۴۱۸-۴۲۲.

۲. جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۵۳۶-۵۴۸.

۳. جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۵۷۱-۵۸۴؛ بناکتی، روضه‌ی اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب (تاریخ بناکتی)، ص ۳۸۴-۳۸۶؛ واله اصفهانی، روضه پنجم از خلد برین در تاریخ مغول، ص ۲۱۲.

۴. منابع عصر مغول چند گروه را جزو رنود و اوباشان این عصر نام می‌برند و آنها را متهم به دزدی و غارت‌گری و هنجارشکنی می‌نمایند. نخست، تمامی گروه‌های مخالف حکومت مغول، مانند ترکان قفقلی که بازماندگان سپاه خوارزمشاه و حدود ده هزار خانوار بودند و در حدود طوس و نیشابور به غارت سپاه مغول و وابستگان ایشان می‌پرداختند (جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۵۳۴؛ سیفی هروی، تاریخنامه هرات، ص ۱۲۸-۱۳۰) و مردم دهات و شهرهایی که در مقابل سپاهیان مغول مقاومت و ایستادگی می‌کردند. مردم زاوه و خواف به سبب مقاومت در برابر سپاه مغول به عنوان رنود و اوباش یاد می‌شوند (جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۶۹۴-۶۹۵؛ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ رشیدی، ج ۲، ص ۶۹۱). دوم، تمامی گروه‌هایی که خلاف عرف جامعه عمل می‌کردند و هنجار شکن بودند. در این مورد، منابع از قلندران حیدری در زاوه و خواف (نسائی، کارنامه اوقاف، ص ۵۹)، مشروب‌خوران، دف‌زنان و رقاصان جام (بوزجانی، روضه الریاحین، ص ۹۱-۹۲؛ ابوالمکارم جامی، خلاصه‌المقامات، ص ۷۹-۸۰) به عنوان اوباش یاد می‌کنند. سومین گروهی که از آن‌ها به عنوان رنود و اوباش نام برده می‌شود، شورشیان محلی خواف و فوشنج هستند که از رفتار عمال مغول ناراضی بودند (خواجه رشیدالدین

شعله‌های کم سوی زندگی اجتماعی را به تدریج در شهرهای ویرانی چون هرات، فوشنگ و خواف روشن نگه‌داشتند.^۱ خرابی خراسان در این ایام از دید شاعر مردمی و نکته‌بین خراسان، حکیم نزاری (د. ۷۲۰ ه.ق) پنهان نماند و در شعری که در *ادب‌نامه* به نام ملک شمس‌الدین شاه علی سیستانی (حکومت ۶۳۰ تا ۶۵۱ ه.ق)^۲ ملک نیمروز سروده است، بیان می‌کند:

به جود وجود تو شد قهستان	مدینه اقلیم چون سیستان
قهستان کز آفت مصون کرده‌ای	ز چنگال شیران برون کرده‌ای
ز مثنوی گدا پیشه پر ستیز	به مال کسان کرده چنگال تیز
... ز سعی تو آن ور نه در انقلاب	شدی چون خراسان خراب و بیاب ^۳

در چنین بستری بود که شرایط به طور کامل برای ظهور یک جریان اجتماعی ناراضی از وضع موجود، آماده گردید. این جریان ناراضی در قالب قلندران حیدری با مرکزیت قلندرخانه حیدریان در زاوه نمایان شد.^۴ در این پژوهش، جریان به این دلیل برای قلندران حیدری به کار می‌رود که نویسنده آن را ادامه جریان قلندری می‌داند که از مذهب ملامتیّه

فضل‌الله همدانی، *جامع‌التواریخ رشیدی*، ج ۲، ص ۸۶۴-۸۶۶؛ سیفی هروی، *تاریخ‌نامه هرات*، ص ۴۳۲-۴۳۸. چهارمین گروه، قشر فرودست جامعه؛ یعنی ضعیفان و غریبان هستند که در ردیف اوباشان از آنها در هرات نام برده می‌شود (سیفی هروی، *تاریخ‌نامه هرات*، ص ۵۴۸-۵۴۹).

۱. ر.ک: سیفی هروی، *تاریخ‌نامه هرات*.

۲. ملک شمس‌الدین علی بن مسعود در چهاردهم ذی‌قعدة ۶۳۰ ه.ق در سیستان بر تخت نشست و خرابی‌های سیستان را که در اوایل عصر مغول ایجاد شده بود، آباد کرد. او با تصرف نیه (نهبندان) بر این منطقه تسلط یافت. در ۶۴۷ ه.ق مردم نیه را به سیستان کوچ داد. سرانجام در ۶۵۱ ه.ق با هجوم ملک شمس‌الدین محمد کرت (۶۴۳-۶۷۶ ه.ق) حاکم هرات بر سیستان و پیروی مردم از او، ملک شاه علی سیستانی کشته شد (سیستانی، *احیاءالملوک*، ص ۷۷-۷۸).

۳. حکیم نزاری قهستانی، *ادب‌نامه حکیم نزاری*، ص ۲۲.

۴. ابن بطوطه، *سفرنامه ابن بطوطه*، ج ۱، ص ۴۷۰-۴۷۱.

بیرون آمده است و ابتدا در حالت سرّی به عنوان یک آیین ایرانی به حیات خود ادامه می‌داد و هم‌زمان با حمله مغول، نخستین چهره‌های آن، خود را آشکار ساختند. واژه قلندر تا قرن هفتم، اسم مکان بود و افراد منسوب به آن به قلندری مشهور بودند.^۱ قلندر جایی چون مسجد و مدرسه و محل تجمع اهل خرابات^۲، قلاشان^۳، مقامران^۴، اوباش^۵ و رنود^۶ بود. در آن، نوعی موسیقی شنیده می‌شد که به مقام قلندران، راه قلندر و طریق قلندر معروف بود، اما به تدریج قلندر از اسم مکان تغییر کرد و به شخص گفته شد.^۷

۵. بیوگرافی خاندان قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای

تبارشناسی جریان قلندران حیدری، ما را با شخصی به نام قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای (د. ۶۱۸ هـ.ق) آشنا می‌سازد. زندگی وی که قلندران حیدری، منسوب به او هستند در پرده‌ای از ابهام باقی مانده است و اطلاعات ما درباره او، بسیار اندک و آشفته است. براساس گزارش مجمل فصیحی، وفات قطب‌الدین حیدر بن تیمور بن ابوبکر بن سلطان‌شاه بن سلطان‌خان السالوری در سال ۶۱۳ هـ.ق در زاوه در سن صد و ده سالگی اتفاق می‌افتد.^۸ هم‌چنین، ولادت قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای در ۵۰۳ هـ.ق واقع می‌شود اما از آن جا که تاریخ بناکتی و به تبع آن، تاریخ گزیده مقدم بر مجمل فصیحی و در عصر

۱. محمد بن منور، اسرار التوحید، ج ۱، ص ۷۳؛ عین‌القضات همدانی، تمهیدات، ص ۲۲۸.

۲. اهل میکده و قمارخانه.

۳. ولگردان.

۴. قماربازان.

۵. فرودستان.

۶. دزدان.

۷. شفیع کدکنی، قلندریه در تاریخ (دگردیسیهای یک ایدئولوژی)، ص ۲۹-۳۷، ۴۴، ۶۲-۶۷.

۸. فصیحی، مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۲۸۸.

ایلخانی نوشته شده‌اند و تاریخ وفات قطب‌الدین حیدر را در ۶۱۸ هـ.ق ثبت کرده‌اند، پذیرفتنی می‌نماید. تاریخ بناکتی، درباره وفات قطب‌الدین حیدر را در سن صد و ده سالگی در وقایع سال ۶۱۸ هـ.ق می‌نویسد:

پیش از عبور چنگیزخان از آب آمویه به شش ماه، شیخ قطب‌الدین حیدر بن

تیمور بن ابوبکر بن سلطان‌شاه بن سلطان‌خان السالویه... وفات یافت.^۱

بر این اساس، ولادت قطب‌الدین حیدر در سال ۵۰۸ هـ.ق بوده است. این دو گزارش مکمل یکدیگر هستند و زمان و مکان وفات قطب‌الدین حیدر (۶۱۸ هـ.ق در زاوه) و به تبع آن تاریخ ولادتش (۵۰۸ هـ.ق) را روشن می‌سازند. از نظر نویسنده تذکرة الشعراء، قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای از نژاد خانان ترکستان بود و پدر او شاهوار نام داشت.^۲

برخی، مانند خسروی بیان می‌کنند که عطار نیشابوری (مقتول در ۶۱۸ هـ.ق) و پدرش شیخ ابراهیم (د. ۵۹۵ تا ۶۰۰ هـ.ق) که از کدکن از نواحی زاوه بودند از مریدان قطب‌الدین حیدر به شمار می‌آمدند و عطار، حیدرنامه را در روزگار جوانی برای قطب‌الدین حیدر به نظم آورده است.^۳ خسروی منبع استنادی خود را معرفی نمی‌کند، اما به نظر می‌رسد منبع وی کتاب تذکرة الشعراء بوده است؛ زیرا نویسنده در بیان سند خرقة عطار نیشابوری می‌نویسد:

شیخ فریدالدین عطار... در طفولیت نظر از قطب عالم قطب‌الدین حیدر یافته

... و پدر شیخ، ابراهیم بن اسحق عطار کدکنی است، مرید قطب‌الدین حیدر بوده

۱. بناکتی، روضه‌ی اولی‌الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب (تاریخ بناکتی)، ص ۳۶۷؛ مستوفی، تاریخ

گزیده، ص ۶۷۴.

۲. دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، ص ۱۹۲.

۳. خسروی، جغرافیای تاریخی تربت حیدریه (زاوه باستان)، ص ۳۳.

و شیخ عطار حیدرنامه بجهت قطب عالم در ایام شباب بنظم آورده است.^۱

نویسنده هفت اقلیم، این مطلب را درباره ارتباط عطار و قطب‌الدین حیدر بیان می‌کند و به نقل از تاریخ مبارکشاهی، قطب‌الدین حیدر را شاه ابدالان معرفی می‌کند که دارای رفتارهای عجیب بوده است. هم‌چنین به نقل از گفتار نظام‌الدین اولیاء که از بزرگان طریقت چشتیه^۲ در هند است، می‌نویسد که شیخ حیدر به یاران خود می‌گفته از مغولان بگریزید که با چنگیز درویشی است از درویشان خدا که ما را یارای مقاومت با او نیست. شاید، این سخن که از قول قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای نقل می‌شود، جزو معدود جملات وی است که در کتاب‌های صوفیه و تاریخی برجای مانده است.^۳

پس از مرگ قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای در ۶۱۸ هـ.ق و تسلط مغولان بر خراسان، قلندران حیدری حیات تازه‌ای یافتند. این بار، قلندران حیدری دارای تشکیلات منظمی در زاوه بودند که پس از قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای، رهبری آن به فرزندان او به شکلی موروثی، منتقل شده بود.^۴

خوش‌بختانه به یمن وجود منابع محلی خراسان که در منطقه زاوه و خواف در عصر مغول و ایلخانی و کمی بعد در عصر تیموری نوشته شدند، ما از خاندان قطب‌الدین حیدر

۱. دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، ص ۱۹۲.

۲. چشتیه نام طریقت صوفیه، منسوب به مشایخ چشت chesht، ناحیه‌ای از هرات خراسان است. مؤسس آن، خواجه ابواحمد ابدال چشتی (متولد ۲۶۰ هـ.ق) است. سرانجام در آستانه هجوم مغول کانون این طریقت از چشت به نیشابور منتقل گردید و هارونی خلیفه چشتیه شد و سپس خلیفه او، خواجه معین‌الدین چشتی طریقت چشتیه را در هند بنیان گذارد و مرکز چشتیه از خراسان به شبه قاره منتقل شد (بداونی، منتخب التواریخ، ص ۱۳۷-۱۳۸).

۳. رازی، تذکرة هفت اقلیم، ج ۲، ص ۷۰۳، ۷۴۸.

۴. نسائی، کارنامه اوقاف، ص ۶۴.

زاوه‌ای و تشکیلات قدرت مند و اثرگذار این گروه اجتماعی مهم، اطلاعات تاریخی روشن تری در دست داریم.

کارنامه *اوقاف*^۱ جانشین قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای و متولی اوقاف قلندرخانه او را فرزندش، شیخ حسین (د. پس از ۶۶۷ هـ.ق) می‌داند.^۲ برخی منابع محلی خراسان که در دوره تیموری نوشته شده‌اند، حسین را نواده قطب‌الدین حیدر معرفی می‌کنند و در این باره می‌نویسند:

وفات شاه محمد بن سلطان بخت بن حسین بن محمد بن قطب‌الدین حیدر

زاوه صبیحه‌ی یوم الخمیس السادس عشر من رمضان [۷۴۴]... و هو اخو مظفر

الحیدری.^۳

هم‌چنین، در جایی دیگر می‌نویسند:

وفات شیخ مظفر الحیدری و هو مظفر بن سلطان بخت بن حسین بن محمد بن

قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای [در ۷۴۸].^۴

به عقیده نویسنده به دلیل آن که هر دو گزارش بالا به وسیله دو نویسنده فاضل و خبره که اشراف کامل به مسائل منطقه خراسان در آن محدوده جغرافیایی داشتند و به فاصله‌زمانی نزدیک به هم نوشته شده‌اند، رأی هر دو درست و مکمل هم است اما گزارش *کارنامه اوقاف*، به دلیل آن که معاصر با شکل‌گیری قلندران حیدری و سیستم جانشینی

۱. یکی از منابع عصر مغول در خراسان، مثنوی *کارنامه اوقاف* است که به وسیله شخصی به نام تاج‌الدین نسائی از کارمندان دستگاه دیوانی خراسان و از زیردستان و مداحان عزالدین طاهر فریومدی در ۶۶۷ هـ.ق سروده شد (نسائی، *کارنامه اوقاف*، ص ۵۴-۶۷).

۲. نسائی، *کارنامه اوقاف*، ص ۶۴.

۳. فصیحی، *مجموعه فصیحی*، ج ۲، ص ۶۷، ۷۳.

۴. همان.

قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای در لنگر قلندران در زاوه نوشته شده است بر سایر گزارش‌های متأخر ارجح است.

این دو گزارش از جهت تاریخی، بازماندگان و تاریخ دودمانی خاندان قطب‌الدین حیدر و به تبع آن، جانشینان او را در قلندرخانه مشخص می‌کنند. در واقع، پس از قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای به ترتیب در ۵۶۱۸ ه.ق محمد، جانشین پدر می‌شود و پس از محمد، پسرش حسین که معاصر سراینده *کارنامه/وقاف* بوده است. به دلیل آن که *کارنامه/وقاف* در ۶۶۷ ه.ق سروده شده است، به یقین محمد، پدر حسین در این زمان در قید حیات نبوده است. پس از حسین، پسرش سلطان‌بخت که به سبب سکوت منابع درباره او، چندان مشهور نیست، جانشین پدر می‌شود. پس از سلطان‌بخت، دو پسرش شاه‌محمد و مظفر، جانشینان او می‌گردند. به دلیل آن که منابع در هنگام معرفی شاه‌محمد بر این تأکید می‌کنند که «هو اخو مظفر الحیدری»^۱، چنین می‌نماید که مظفر، جانشین اصلی پدر محسوب می‌شده است و جامعه او را جانشین واقعی می‌شناختند.

اطلاع دیگری درباره این خاندان مهم خراسانی در منابع نیامده است. به نظر می‌رسد که دلیل این سکوت منابع، با به پایان رسیدن دوره نیک‌نامی قلندران حیدری و خارج شدن زاوه و قلندرخانه خاندان قطب‌الدین حیدر از مرکز این جریان اجتماعی نیرومند مرتبط است.

۶. سیره قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای

در میان قلندران حیدری، نوشتن سیره و سخنان مرشدان مرسوم نبوده است. ما در عصر حاضر، اثر مکتوبی که متعلق به میراث لنگرهای قلندران حیدری باشد و در آن سیره بزرگان قلندری و سخنان ایشان گردآوری شده باشد، سراغ نداریم. برخلاف لنگرهای

۱. فصیحی، مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۶۷، ۷۳.

قلندران حیدری، خانقاه‌های صوفیه خراسان دارای میراث مکتوب و غنی هستند که بسیاری از اطلاعات ما از جامعه قلندری از لابه‌لای این متون صوفیه به دست آمده است. اطلاعات اندکی که ما از سیره بزرگان قلندری به خصوص، قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای داریم از تک‌نگاری‌هایی به دست می‌آید که میراث صوفیه وابسته به خاندان‌های شیخ جام، مشایخ چشتیه و سیف باخرزی هستند. دلایل این که اثر مکتوبی از قلندران حیدری درباره رهبران این جریان باقی‌نمانده است، دو نکته می‌تواند باشد. نکته نخست، شاید بی‌سوادی فراگیر پیروان این جریان باشد و نکته دوم که به نظر می‌رسد مهم‌تر باشد اندیشه‌های ملامتی^۱ این جریان است که دنبال نام و شهرت نبودند.

به احتمال زیاد یکی از قدیمی‌ترین اسناد درباره سیره قطب‌الدین حیدر، گفتار ابن الفوطی (د. ۷۲۳ ه.ق) است که در مجمع‌الآداب فی معجم‌الانقلاب به هنگام توصیف استادش، شیخ منهج‌الدین ابومحمد نسفی (۶۲۷-۶۹۳ ه.ق) که از مریدان شیخ عالم، سیف‌الدین سعید بن مطهر باخرزی (۵۷۶-۶۵۹ ه.ق) بود و کتابی درباره سیرت سیف‌الدین باخرزی داشت به نقل از او می‌نویسد:

اصل او (حیدر زاوه‌ای) از ترکمانان خراسان و گله‌داران آن ناحیه است و او

از عقلای مجانبین بوده و مریدانی دارد ... شیخ سیف‌الدین (۵۷۶-۶۵۹ ه.ق)

خواست از خراسان خارج شود، آهنگ حیدرزاوه‌ای کرد و به زاویه او رفت و او

۱. مذهب ملامتی به پیشوایی حمدون قصاب (د. ۲۷۱ ه.ق) ظهور کرد و در قرن چهارم هجری و قرون بعدی در خراسان توسعه یافت. شیوه ملامتی حمدون قصاب از نوع زهدی بود که نیکی‌ها و عبادات زاهد را از خلق پنهان می‌کرد و او را تا به آن‌جا از ظاهر نیک باز می‌داشت که گاه دست به کارهای ناشایست می‌زد تا حُسن ظن مردم را نسبت به خود از میان بردارد. در مرکز تعالیم ملامتی، اصل اخلاص است و دوری از ریا. حمدون قصاب معتقد بود، ملامتی آن است که هیچ دعوی نداشته باشد و از برون اهل هیچ تظاهر و ریا و خودنمایی نباشد و دلش از آن چه میان او و خداست آگاهی ندارد چه رسد به دیگران (شفیعی کدکنی، قلندریه در تاریخ، ص ۲۲، ۲۴، ۳۲، ۱۲۵، ۱۳۲).

در غاری عزلت‌گزیده بود، غاری که از برابر آن رودی می‌گذشت. پس، حیدر به خادم خویش فرمان داد که سفره را در جانب رودخانه‌ای که به محاذات او بود بگسترده و او عارف بود. و با این حرکت اشارت کرد که شیخ و زاویه او و سفره‌ی او درخور ماوراءالنهر است، اتفاق چنان افتاد که شیخ به بخارا نزول کرد و آن اشارت قطب عالم درباره‌ی او تحقق پذیرفت.^۱

در این گزارش، چند نکته درباره سیره قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای که بخشی از مرام پیروان او گردید، روشن می‌شود. نخست، گوشه‌نشینی و عزلت‌گزینی در غار که به اندیشه ملامتی قلندران برمی‌گردد و دوری‌گزینی از جامعه که به عنوان درس‌نامه‌ای برای پیروان او باقی‌مانده است و از گزارش‌هایی که منابع جغرافیایی و مزارات‌نویسی ارائه می‌دهند در حوزه فرهنگی هرات تأیید می‌گردد. واعظ هروی در معرفی شیخ سیف‌الدین ترکه می‌نویسد:

شیخ سیف‌الدین ترکه ... نظر از قطب‌الدین حیدر زاوه‌ئی یافته و خوارق عادات از او بسیار ظاهر شده چنانچه اهالی هرات به یکبارگی گرویده معتقدان بودند. هر چند کسوت ملامتیان اختیار کرده بود اما به واسطه جذب او را معذور می‌داشتند. ابتدا در خیابان هرات قریب مزار خواجه علمدار بسر می‌برده از بسیاری تردد اهل هرات به تنگ آمده، آخر به گازرگاه شریف نقل کرده و آنجا به عبادت مشغول شده.^۲

دوم، گزارش بالا جزو موارد منحصری است که ارتباط نزدیک و نوعی مرید و مرادی را بین سیف‌الدین باخرزی، شیخ عالم و قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای، قطب‌عالم ترسیم می‌کند.

۱. ابن فوطی، مجمع الآداب فی معجم اللقب، ج ۳، ص ۳۷۶-۳۷۷.

۲. واعظ، مقصد الاقبال سلطانیه و مرصد الآمال خاقانیه، ص ۴۱-۴۲.

سیف باخرزی پیش از تهاجم مغول در ایام جوانی به تشویق حیدر زاوه ای برای یافتن مرشد کامل از باخرز^۱ به جرجانیه خوارزم^۲ مهاجرت می‌کند.

هم‌چنین، عنوان شیخ عالم برای سیف باخرزی در ارتباط با عنوان قطب عالم حیدر زاوه‌ای است. در این جا است که طریقت کبرویه با سیف باخرزی با جریان قلندری خراسان پیوند می‌خورد. به نظر می‌رسد، مشایخ کبرویه خراسان از این سابقه مرید و مرادی برای جذب قلندران حیدری که در سطح وسیعی در این دوره زمانی در خراسان و ماوراءالنهر حضور داشتند، استفاده می‌کردند.

در روضه خلد در هنگام بیان حکایتی از زبان سیف باخرزی، به طور ضمنی ارادت مشایخ کبرویه به قطب‌الدین حیدرزاوه‌ای بیان می‌شود:

از پیری شنیدم که در بخارا شیخ جهان سیف‌الدین باخرزی... فرمود: که هر

بلا که به خوانف رسد به برکت شیخ حیدر زاوه‌ای و خواجه سنجان و استاد مردان،

۱. یاقوت حموی (د. ۶۲۶ ه.ق) می‌نویسد: باخرز ولایتی وسیع است با قریه‌ها و روستاهای بزرگ که در اصل بادهرزه نامیده می‌شود که لغتی پهلوی است؛ زیرا محل وزش بادهای هرز و نامنظم بوده است. شامل یک‌صد و شصت و هشت آبادی و مرکز آن قصبه مالین بوده است (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۱۶). هم‌اکنون، باخرز تاریخی شامل شهرستان‌های تایباد و باخرز خراسان رضوی است. شهرستان باخرز در سال ۱۳۸۲ ه.ش از شهرستان تایباد مجزا شد که با مساحت ۱۸۹۶/۶۵ کیلومتر مربع، بین مدار ۳۴ درجه و ۴۷ دقیقه تا ۳۵ درجه و ۱۹ دقیقه عرض شمالی از استوا و نصف النهار ۶۰ درجه و ۰ دقیقه تا ۶۰ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار گرفته است. فاصله باخرز تا مشهد، مرکز استان ۲۱۵ کیلومتر است (سالنامه آماری استان خراسان رضوی، ۱۳۹۰، ص ۳۶-۳۵، ۷۶)

۲. مقدسی (د. ۳۸۰ ه.ق) می‌نویسد: خوارزم خوره‌ای است در دو سوی جیحون. قصبه بزرگ آن در سمت هیطل و قصبه دیگر آن در سمت خراسان است. نام قصبه سمت خراسان خوارزم جرجانیه است. جرجانیه بر رود جیحون است، به طوری که آب کنار شهر را می‌ساید (مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷).

دفع شود.^۱

این حکایت نشان دهنده احترام و حرمتی است که سیفباخرزی از هم‌ولایتی‌های قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای برای وی قائل بوده‌است. هم‌چنین، حکایت دیگری از روضه‌خلد، بخش دیگری از سیره قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای را نشان می‌دهد و در این باره می‌نویسد:

آورده‌اند که قطب‌الاولیاء و السالکین مجذوب الحضرة شیخ حیدر زاوه‌ای ... روزی از غار بیرون آمد، اژدهایی بر در غار دید، بر وی سوار شد و ماری تازیانه کرد، خواجه‌ی سنجان ... بر وی رسید، گفت: این چیست؟ گفت: دنیا را آلت و نفس را مرکب ساخته‌ام. خواجه ... گفت ... از اهل اعتبار شنیده‌ام که گفته‌اند: نفس اژدها و مال چو مارست از اشتها، آن را رسد بر اسب کرامت شدن سوار، کو تازیانه مار کند مرکب اژدها.^۲

این حکایت از اهمیت بسیار زیادی در تبیین سیره قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای و اندیشه‌های او برخوردار است. نخست، بازگوکننده سیرت عملی رهبر قلندران حیدری از زبان رهبر آن‌ها است. دوم، تفسیر و تأیید رفتار و سخن قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای از زبان رکن‌الدین محمود، معروف به خواجه سنجان (د. ۵۹۳ هـ.ق) از بزرگان چشتیه است. در واقع در این جا است که اندیشه‌های قلندران حیدری با تصوف خراسان که در آن اژدها نماد نفس است و مار نماد دنیا نزدیک می‌شود و پیوند می‌خورد.

در این جا قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای با عنوان قطب عالم معرفی می‌گردد که نماد پیری کامل است که اژدهای نفس را در اسارت گرفته است و طمع دنیا را به کناری گذاشته است و حلقه پیوند تصوف و جریان قلندریه خراسان در اندیشه و عمل است. اندیشه محوری ملامتی که در سیره عملی او با عزلت، غارنشینی و دوری از دنیاطلبی تبلور یافته

۱. مجد خوافی، روضه‌ی خلد، ص ۱۲۸.

۲. همان.

بود تا زمانی که به وسیله رهبران قلندران حیدری دنبال شد از نیک نامی و احترام برخوردار بودند.

۷. مناسبات قلندران حیدری و چشتیان

پس از روشن شدن سیره قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای، مسئله اصلی این است که چه ارتباطی میان قلندران حیدری و پیروان طریقت چشتیه در محدوده زمانی که قطب‌الدین حیدر (د. ۶۱۸ ه.ق) و شاه‌سنجان (د. ۵۹۳ ه.ق) حیات داشتند و چندی بعد در زمان نظام‌الدین اولیاء چشتی در هند وجود داشته است؟

لازم به توضیح است که شباهت و تناسب زیادی میان رسوم هندوها و جریان قلندری حیدری وجود داشته است. چنین به نظر می‌رسد که رفتارها و رسوم عجیبه قلندران حیدری شامل در آتش رفتن،^۱ در برف خوابیدن، ریاضت کشیدن، گدایی کردن، آوارگی و دربه‌داری^۲ آن‌ها بی‌ارتباط و بی‌تأثیرپذیری از فرهنگ هندی نبوده است.

هم‌چنین به نظر می‌رسد که رهبران چشتیه هند می‌خواستند از نفوذ حیدریان خراسانی در هند که آداب و رسومشان شباهت و تطابق زیادی با فرهنگ هندوها و با رسوم مرتاضان هندی داشت برای گسترش دعوت اسلامی و نفوذ فرهنگی و اجتماعی خویش در جامعه مستعد هند، بهره‌برداری کنند. هم‌چنین، این نکته را نباید نادیده گرفت که خواجه عثمان هاروتی (د. ۶۱۷ ه.ق)، معاصر قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای، اهل هارون از دهات نیشابور بود که پس از ۵۹۷ ه.ق سجاده‌نشین طریقت چشتیه شد.^۳

در واقع در آستانه هجوم مغول که زمان شکل‌گیری و شهرت‌یافتن جریان قلندران حیدری است، خراسان و به ویژه مناطق زاوه، جام، خواف و باخرز از

۱. موحد، ابن بطوطه، ص ۲۹۷-۲۹۸.

۲. بدون خانه و کاشانه.

۳. اله دبه، خواجگان چشت، سیرالاقطاب، ص ۱۰۳-۱۰۵.

توابع نیشابور، شاهد ظهور شخصیت‌های عرفانی و صوفیان قلندری چون عطار نیشابوری، قطب‌الدین محمد بن مطهر جامی از خاندان شیخ‌جام، سیف‌الدین باخرزی از بزرگان طریقت کبرویه، هاروتی از بزرگان چشتیه و قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای قلندر معروف بوده‌است.

عثمان هاروتی معاصر حمله مغول بود. پس از هاروتی خلیفه او، خواجه معین‌الدین حسن سجزی چشتی (۵۳۷-۶۳۳ ه.ق) ملقب به سلطان‌الهند، مؤسس چشتیه هند، طریقت چشتیه را در شبه قاره هند ترویج کرد.^۱ سجزی در سمرقند و بخارا به کسب علوم رسمی آن زمان پرداخت. سپس او به خراسان رفت و در هارون به نزد شیخ عثمان هاروتی (د. ۶۱۷ ه.ق) رسید و بیست سال در صحبت وی بود. هاروتی با دادن لقب محبوب‌اللهی به او، او را خلیفه خود کرد.^۲

به احتمال زیاد، خواجه معین‌الدین حسن سجزی چشتی (د. ۶۳۳ ه.ق) در ایام تحصیل در بخارا با نماینده عالی طریقت کبرویه؛ یعنی شیخ عالم، سیف‌الدین باخرزی دیدار و آشنایی داشته است و از طریق این صوفی مهاجر خراسانی ساکن ماوراءالنهر از جریان‌های فکری و اجتماعی منطقه باخرز و زاوه خواف، به خصوص قلندران حیدری آگاهی‌های لازم را به‌دست آورده بوده است که پس از مهاجرت به نیشابور و شاگردی نزد هاروتی این آگاهی را به تکامل می‌رساند. چنین به‌نظر می‌رسد که به احتمال زیاد، مهاجرت قلندران حیدری خراسانی مهاجر به هند در زمان حمله مغول به خراسان، هم‌زمان با مهاجرت این بزرگ چشتیه به هند رخ داده است.^۳

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۸. تعامل قلندران حیدری با حکومت ایلخانی

بیشترین معارف درباره قلندران حیدری و آداب و رسوم حاکم بر لنگرگاه‌ها و تکایای آن‌ها از منابع ادبی این عصر به دست می‌آید. منابع تاریخی چندان به این مهم توجه نمی‌کنند و فقط به نام رهبر این قلندران و شهرت فراگیر قطب‌الدین حیدر اشاره می‌نمایند.

در بسیاری از موارد، شاهد زبان کنایه‌آمیز منابع ادبی گروه اجتماعی هستیم که شاعران و نویسندگان ادیب با بیانی نقادانه و گاهی هجوآمیز، به معرفی آن‌ها می‌پردازند. در بسیاری از موارد در قضاوت‌هایی که از سوی منابع ادبی درباره این قشر اجتماعی می‌شود باید به تقابل میان قشر دیوان‌سالار با قلندران حیدری توجه نمود.

در واقع، بیشتر متون ادبی و تاریخی تحت حمایت و نظارت دیوانیان نوشته شده است یا به آن‌ها تقدیم گردیده است. متون ادبی اوایل عصر مغول و ایلخانی سعی می‌کردند مظلومیت این قشر اجتماعی را در خراسان به تصویر کشند. هر چه به اواخر این عصر نزدیک می‌شویم بیشتر منابع سعی می‌کردند به انتقاد از ضعف‌های اخلاقی و رسوم دست و پاگیر این قشر که در جامعه ایران و جهان اسلام فراگیر شده بود، بپردازند.^۱

کارنامه‌ی اوقاف به شکلی بسیار دقیق و با جزئیات در هنگامی که از اوقاف و سوءاستفاده‌های مأموران حکومتی و متولیان اوقاف از املاک وقفی سخن به میان می‌آورد،

قدرت اجتماعی این گروه اجتماعی را بیان می‌کند و در این باره می‌نویسد:

...فرع را کس نداد نقدی عین	بهتر از قطب‌زاده شیخ حسین
پسر شیخ حیدر زاوه	قطب‌اسلام مفخر زاوه
صاحب اوقاف چون بزاه رسید	سخن وقف زاوه می‌پرسید
کس فرستاد پیش شیخ حسین	گفت بر وقف هست چو دین
گر چه بر شرط حجت واقف	می‌رسانی تو وقف با مصرف
فرع را هم تبرکی باید	یا بعدری تمسکی باید
این سخن چون بگوش شیخ رسید	خوش بخندید و سربجنابید

۱. ر.ک: نسائی، کارنامه اوقاف در نمونه نظم و نثر فارسی از آثار اساتید متقدم، ص ۵۴-۶۷.

سوخته ریشه قلندریان	گفت با صد نفر ز حیدریان
دوخته بر گلیم صد پاره	هر یک از شهر خویش آواره
حلقه‌ها کرده در گروگانها	همه بر کف گرفته حمدانها
چوک چون اشتران لوک زدند	پیش باز آمدند و جوک زدند
صاحب اوقاف را دعا گفتند	شیخ را مدحت و ثنا گفتند
نیست ما را خبر بزاه و خوف	عذرها خواستند کز اوقاف
گر بخواهی به بندگی آریم ^۱	حاصل از وقفها همین داریم

در این سروده، برخی از آداب و رسوم قلندران حیدری و نوع رابطه آن‌ها با حکومت ایلخانان مغول بیان می‌شود. جالب این‌که با وجود این سخنان انتقادی و بی‌حرمتی آشکار به حاکمان محلی مغول، مالیات فرع قلندرخانه حیدریان در زاوه بخشیده می‌شده است.^۲ مدارای حکومت مغول، قدرت و نفوذ بالای اجتماعی آن‌ها را در منطقه خوف و زاوه نشان می‌دهد که حکومت را مجبور به مدارا با رهبر قلندران حیدری و اهل لنگرخانه حیدریان می‌کرد. علاوه بر این، نشان دهنده آن است که لنگرهای قلندران و دراویش حیدری به ظاهر، مانند خانقاه‌ها و سایر مراکز دینی در این عصر از پرداخت مالیات معاف نبودند. با این حال، رفتار عاملان محلی خوف با قلندران حیدری بسیار تحقیرآمیز بود، اما موضع‌گیری قلندران حیدری در برابر عاملان محلی در تعدیل مالیات‌ها به نفع مردم منطقه که بیشترشان وابسته به لنگرخانه حیدریان بودند، بسیار مؤثر واقع می‌شد.^۳ البته رفتارهای تحقیرآمیز عاملان محلی خوف و زاوه نسبت به حیدریان برخلاف سیاست تسامح و آزادی مذهبی حکومت مغول بوده است که ریشه این مسئله را به احتمال زیاد باید در اختلافات عقیدتی میان قلندران حیدری و عاملان محلی خوف جست‌وجو کرد.

۱. نسائی، کارنامه اوقاف، ص ۶۴.

۲. همان.

۳. همان، ص ۵۸-۶۰.

عاملان محلی تحت تأثیر فقه‌های متشرع سنی مذهب بودند و به نظر می‌رسد، بازماندگان جامعه اسماعیلی منطقه، جذب قلندران حیدری شده بودند.^۱

۹. آداب و تشکیلات قلندران حیدری

قلندران حیدری دارای یک سری آداب و رسوم خاص بودند که در ادامه، مرام‌نامه و ارزش‌های اجتماعی این گروه بررسی و تبیین می‌شود.

۹-۱. آداب ورود به تشکیلات قلندران حیدری

تراشیدن سر، یکی از آداب ورود به حلقه قلندران حیدری بود. چنان‌که بعد از اثبات جعلی بودن نسب مدعی سادات بودن ترکمان سمرقندی در خوف، یکی از خویشان مجد خوفی که معروف به سیداجل بود با تراشیدن سر او و پوشاندن لباس صوفی‌گری بر وی، او را وارد این جریان اجتماعی کرد. در این باره آمده است:

۱. شاهد این مطلب این ابیات از کارنامه اوقاف است که سروده تاج‌الدین نسائی از منشیان عصر مغول در ۶۶۷ ه.ق که از زیردستان عزالدین طاهر فریومدی مستوفی خراسان بوده است: «صاحباً خوش مضاحکی ز اوقاف / کرده‌ام نظم در ولایت خوف / شرح داده مفصل و مجمل / کار اوقاف آخر و اول / گرچه مخدوم ما قوام‌الدین / افتخار زمان و فخر زمین / ذات پاکش مطهر است از عیب / علم او واقف است بر هر غیب / راوی دانش لدنی اوست / شیخ پاک اعتقاد سنی اوست / سر نهادست بوسعید او را / کرد تسلیم پایزید او را / افضل و اکمل خراسان است / صاحب اوقاف ملک ایران است... (نسائی، کارنامه اوقاف، ص ۵۵-۵۶). هم‌چنین، شاهد دیگر در این اثر، اشعاری است که نسائی در آن، سخت‌گیری شیخ مکتب در خوف بر پسر یکی از قلندران حیدری را نقل می‌کند که باعث گردید حیدری با خانواده‌اش از خوف مخفیانه به زوزن در سرحد قهستان که تحت نفوذ اسماعیلیان قهستان بوده پناه ببرند. «شیخ افسانه‌ها بگفت و نخفت / حیدری رخت بر گرفت و برفت / روز دیگر نشد به خدمت شیخ / کرد ترک ادب به حرمت شیخ / پسر خویش را به زوزن برد / بعد از آن شیخ را به کس نشمرد / روز دیگر چو شیخ یافت خیر / که برفتند حیدری و پسر / ... گفت کان حیدری بدکردار / زر بدزدیده است صد دینار / ... رفت سرهنگ و حیدری آمد / بر شیخ قلندری آمد» (نسائی، کارنامه اوقاف، ص ۶۰).

چگونه بود سید آن مدعی که او نه ز آل پیمبر بود
توان حیدری شد به یکدم ولی نه آن حیدری کو ز حیدر بود^۱
درباره افتخار سر تراشیدن قلندران در شعر شاعران بزرگ ادب فارسی آمده است:
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر بترشد قلندری داند^۲

۹-۲. طوق قطب‌الدین حیدر

یکی از رسوم قلندران حیدری که تا اواخر عصر تیموری؛ یعنی حدود سال‌های ۸۹۷ تا ۸۹۹ ه.ق که زمان نوشتن کتاب *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات* است، برقرار بود، استفاده از طوقی^۳ است که حیدریان به گردن خود می‌انداختند. این منبع در عصر تیموری، منشأ این رسم را به زمانی می‌رساند که گذر قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای به کارگاه آهنگری افتاده بود و «آهنگری شاخ آهن تافته که سرخ شده بود پیش او داشته بود. شاخ آهن را به دست خود گرفته و حلقه ساخته در گردن خود انداخته و روان شده و طوقی که حیدریان در گردن می‌اندازند از آن جا مانده» است.^۴

۹-۳. تقدس پیر

تقدس قطب‌الدین حیدرزاوه‌ای از آدابی بود که حیدریان می‌آموختند و به آن باور داشتند. آنان عقیده داشتند، هر خیر و لطفی که به آن‌ها می‌رسد از دعای او است. رشحات *عین‌الحیات* در این باره می‌نویسد:

روزی یکی از مریدان قطب‌الدین حیدر به خانقاه شهاب‌الدین سهروردی (د. ۶۳۲ ه.ق) وارد شد در حالی که گرسنه بود، رو به سوی ده پیر خود کرد و گفت: شیء‌الله قطب‌الدین حیدر، پس از آن که سیر شد باز رو به ده پیر خود کرد

۱. مجدخوافی، روضه خلد، ص ۲۶۴.

۲. حافظ شیرازی، دیوان، ص ۱۲۰.

۳. حلقه آهنی.

۴. اسفزاری، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، ج ۱، ص ۲۲۹.

و گفت: شکر الله قطب‌الدین حیدر که ما را هیچ جا فرونگذاشته‌ای؛ شیخ شهاب‌الدین سهروردی از خادم خود پرسید که او را در چه حالی یافتی؟ گفت: طعام شما می‌خورد و شکر قطب‌الدین حیدر می‌گوید شیخ گفت: مریدی از وی می‌باید آموخت که هر جا فایده می‌یابد از برکت شیخ خود می‌داند، چه به ظاهر و چه به باطن.^۱

در نامه‌های قلندران به اصطلاح شیئی‌الله اشاره می‌شود. دو نامه قلندری با عنوان نامه‌های قلندران خراسان که یکی از زبان بابا حیدر و دیگری انشاء مولانا جلال‌الدین بن حسام هروی است، به خوبی آداب حاکم بر قلندرخانه‌های حیدری خراسان در اواخر عهد ایلخانی را بیان می‌کنند.

در این نامه‌ها به برخی رسوم قلندران خراسانی، مانند اُستره‌کاری به معنای تراشیدن موی سر و ریش و حتی ابرو که از ویژگی‌های مرام قلندری بوده است، رسم پای‌ماچان^۲، رسم لنگرهای قلندران برای تأدیب خطاکاران و کسانی که رسوم لنگر را زیر پا می‌گذاشتند، رسم اوپ‌اوپ‌ایپ زدن^۳، رسم دیگ‌پالان^۴، رسم در تکیه‌نشستن^۵ و طوق قطب‌عالم باباحیدر^۶ اشاره می‌شود.^۷

۱. واعظ کاشفی، رشحات عین‌الحیات، ج ۲، ص ۴۷۰.

۲. صف فعال، به پای ماچان فرستادن: به محل خاص برای عذرخواهی فرستادن (شفیعی کدکنی، قلندریه در تاریخ، ص ۴۹۵).

۳. اصواتی که قلندران بر زبان می‌رانند (همان، ص ۴۹۱).

۴. دیگ پالان دعایی است در حق لنگر. دیگ پالان کردن کنایه است از طعام خوردن و غذای سیری خوردن (همان، ص ۵۰۱).

۵. تکیه: لنگر. تکیه نشستن: در لنگر اقامت کردن؛ تکیه نشینان: ساکنان لنگر و تکیه (همان، ص ۴۹۷).

۶. هم اکنون در خراسان در مناطقی چون باخرز، جام، خواف و زاوه به پدر بزرگ بابو/ بابو Babu می‌گویند (اطلاعات محلی نویسنده).

۷. عبید زاکانی، کلیات عبید زاکانی، ص ۳۵۷-۳۵۸.

منابع محلی خراسان در اواخر دوره ایلخانی به رسم اُستره کشیدن^۱ و حلقه بر آلت تناسلی بستن قلندران حیدری و مناظراتی که با قلندران حیدری در این زمینه داشتند، اشاره می‌کنند. قلندران حیدری در مناظرات خویش، این اعمال را منسوب به باباحیدر^۲ می‌دانند.^۳

۹-۴. سوختن ریش و حلقه بستن بر حمدان

یکی از رسوم قلندران حیدری، سوختن ریش بوده است. پوربه‌های جامی (د. پس از ۶۹۹ق.ه) از شعرای معروف خراسان که از مداحان خاندان خواجه وجیه‌الدین فریومدی (مقتول در ۶۸۵ق.ه) است و در عهد ارغون‌خان (۶۸۳-۶۹۰ق.ه) به تبریز رفت و در دستگاه صاحب دیوان شمس‌الدین جوینی (مقتول در ۶۸۳ق.ه) مشغول شد،^۴ درباره سوختن ریش قلندران حیدری در قرن هشتم هجری می‌سراید:

چون همه میلشان به بی‌ریشان بُد ریش می‌سوزد ز عشقش حیدری

نسائی در *کارنامه‌ی اوقاف* به خوبی رسوم سوختن ریش و حلقه بستن بر حمدان^۵ به وسیله حیدریان را در هنگام نقل رفتارهای تحقیرآمیز عاملان محلی خوفاً بر آن‌ها بیان می‌کند و در این باره می‌نویسد:

...بود در دیه لاژ حیدری	بچه‌ی پاک رو قلندری
موی برکنده زنخدان را	حلقه در گوش کرده حمدان را
... چون مؤذن ز دور دید او را	منظر خوب بنگرید او را
رفت بانگ نماز شبگیرش	زهد و تلبیس و ورد و تزویرش
... حیدری را به پیش خود نشانند	بر وی افسانه و فسون می‌خوانند
گفت او را که ای یگانه‌ی دهر	نام مردی تو فسانه‌ی دهر
روش حیدری ز سنت نیست	سوختن ریش هم ز بدعت نیست

۱. عمل تراش ریش و سر و ابرو (شفیعی کدکنی، *قلندریه در تاریخ*، ۴۹۲).

۲. لقب قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای.

۳. مجدخوفا، *روضه خلد*، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۴. اقبال آشتیانی، *تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری*، ص ۵۳۶.

۵. حلقه‌ای که قلندران حیدری برای جلوگیری از تماس جنسی بر آلت تناسلی خود می‌بستند.

بعد از این در میان ما می‌باش ترک‌کن هم‌نشینی اوباش ...^۱

در بررسی انتقادی آداب و رسوم که به قلندران حیدری نسبت داده می‌شود باید توجه کرد که بیشتر داورهای و قضاوت‌هایی که در منابع ادبی و منابع صوفیه درباره این جریان اجتماعی می‌شود از سوی منتقدان آن‌ها نوشته شده است و بدون سوگیری و غرض‌ورزی نمی‌تواند باشد.^۲ چنان‌که حلقه بستن به حمدان به وسیله پیروان این گروه از سوی معاصران ایشان مذموم به حساب می‌آمد اما باید توجه کرد که بستن حلقه بر حمدان‌ها از نگاه قلندران حیدری نشان پاک‌دامنی بوده است تا از زنا و لواط به دور باشند.

از دیدگاه گروه‌های اجتماعی حاضر در خراسان، به خصوص نخبگان دیوان سالار، روش قلندران حیدری از سنت و عرف جامعه آن روز خراسان که بیشتر طرفدار سنت بودند جدا بوده است و به سبب باب نمودن یک سری بدعت‌ها به عنوان اوباش شناخته می‌شدند.^۳

۱۰. قلندران حیدری در ردیف اوباشان: چرایی و چگونگی این مسئله

منابع عصر مغول و ایلخانی در خراسان، کسانی را که از وضع موجود ناراضی بودند چون ترکان قنقلی،^۴ مردم غریب، فقیر و تهی‌دست،^۵ قلندران حیدری در زاوه خواف^۶ و گروه‌های عرف‌شکن^۷ را از اوباشان و رنود به شمار می‌آورند.

۱. نسائی، کارنامه اوقاف، ص ۵۸-۶۰.

۲. اوحدی مراغه‌ای از منتقدان مرام قلندری است (اوحدی مراغه‌ای، جام جم/اوحدی، ص ۱۴۰-۱۴۱).

عبید زاکانی از طرفداران قلندران (عبید، کلیات عبید زاکانی، ص ۲۵۸، ۲۶۳).

۳. جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۶۹۴-۶۹۵؛ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ رشیدی، ج ۲، ص ۶۹۱؛ نسائی، کارنامه اوقاف، ۵۹.

۴. ترکان قنقلی بازماندگان سپاه خوارزمشاهی در خراسان در اوایل عصر مغول بودند (سیفی‌هروی، تاریخ‌نامه هرات، ص ۱۳۰-۱۲۸؛ جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۵۳۴).

۵. سیفی‌هروی، تاریخ‌نامه هرات، ص ۵۴۸-۵۴۹.

۶. جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۶۹۴-۶۹۵؛ همدانی، جامع‌التواریخ رشیدی، ج ۲، ص ۶۹۱.

۷. جامی، خلاصه‌المقامات، ص ۷۹-۸۰؛ بوزجانی، روضه‌الریاحین، ص ۹۱-۹۲.

خواجه نصیرالدین طوسی (د. ۶۷۲ ه.ق.)، سیاست‌مدار، اندیشمند و فقیه بزرگ عصر ایلخانی، قلندران را از فضولات این جهان می‌دانست که بار دوش دیگران هستند.^۱ در واقع، قلندران با گدایی و دوری از کار و تلاش جهت تأمین معاش خود و امتناع از تشکیل خانواده سر بار جامعه محسوب می‌شدند.

عطاملک جوینی (د. ۶۸۱ ه.ق) زمانی که از هجوم هولاکو به خراسان در ربیع‌الاول ۶۵۴ ه.ق گزارش می‌دهد، در این باره می‌نویسد:

چون به حدود زاوه و خوف رسید... رنود آنجا مقاومتی کردند تا هفتم روز که لشکر بر حصار رفتند... و تمامت مردان و زنان را به صحرا رانند و از ده ساله تیر بالا را کشتند مگر زنانی را که جوان بودند.^۲

در این گزارش مردم خوف و زاوه به عنوان رنود معرفی می‌شوند. مگر غیر از این است که در این زمان، این مناطق، مرکز فعالیت قلندران حیدری بوده است؟ قلندرانی که به چشم جامعه آن روز، جزو فرودستان^۳ به حساب می‌آمدند و این از دید قلندران که دارای گرایش ملامتی بودند جزو مرام‌نامه و اساس‌نامه ایشان به حساب می‌آمد.^۴

مایل هروی مصحح کتاب *مناهج الطالبین و مسالک الصادقین* بر این عقیده است که تصوف خراسان از ابتدا نسبت به سیاست بی‌اعتنا بود. او بی‌اعتنایی صوفیه به حاکمان را

۱ ابن فوطی، *مجمع الآداب فی معجم الالقاب*، ج ۳، ص ۲۰۳.

۲ جوینی، *تاریخ جهانگشای*، ص ۶۹۴-۶۹۵.

۳ فرقانی، *تاریخ اسماعیلیان قهستان*، ص ۲۷۰.

۴ نویسنده *مناهج الطالبین و مسالک الصادقین* که بین سال‌های ۶۹۵ تا ۷۲۸ ه.ق کتابش را نوشته است. او درباره اندیشه‌های ملامتی عصرش می‌نویسد: «و بعضی باشند از ملامتیان که بتلیس چیزی کند و چنان نمایند خود را که مردم بریشان منکر گردند و بدین طریق خود را از خلق بیوشند» (بخاری، *مناهج الطالبین و مسالک الصادقین*، ص ۱۴۷).

امری لازم می‌داند، اما گوشه‌ای از آن را به عنوان نوعی مبارزه علیه ظلم و ستم حاکمان عصر معرفی می‌کند.^۱ اصطلاح رنود و اوباش در زاوه خواف که عظاملک جوینی و به تبع وی خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی به کار برده است،^۲ نمی‌تواند غیر از قلندران حیدری باشد. به خصوص که در منابع محلی خواف، شاهد به کار بردن اصطلاح اوباش برای قلندران حیدری هستیم. در این باره آمده است:

روش حیدری ز سنت نیست سوختن ریش هم ز بدعت نیست
بعد از این در میان ما می‌باش ترک کن همنشینی اوباش^۳

در این زمان، گروه‌های اجتماعی ناراضی از وضع موجود و شورشیان محلی خواف^۴ به عنوان اوباش خوانده می‌شدند. با توسعه جریان قلندران حیدری در سرزمین‌های اسلامی در شرق؛ یعنی هند و ماوراءالنهر و غرب؛ یعنی عراق عجم، عراق عرب، آسیای صغیر و شام، ضعف لنگر حیدریان در زاوه خواف خراسان و دوری از تعالیم اخلاقی قطب عالم، به تدریج نیک‌نامی عصر قطب‌الدین حیدر و جانشینان خاندانی او به پایان رسید.

رایج شدن آداب و رسومی دست و پا گیر و مذموم که معلول تباهی و فساد اخلاقی حاکم بر جامعه و ناامنی در عصر مغول و ایلخانان در کل ایران و به خصوص خراسان بود. هم‌چنین، سوء استفاده قلنداران از وسعت مشرب قلندریه و افزودن مسائلی بیرون از آموزه‌های قطب‌الدین حیدر، درگیری خانقاه و لنگر با وجود پیشینه حسنه سبب تشدید این مسئله گردید. به طوری که عملکردهای عرف‌شکن قلندران حیدری سبب شد که در

۱. همان، مقدمه مصحح، ص ۲۲.

۲. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ رشیدی، ج ۲، ص ۶۹۱.

۳. نسائی، کارنامه اوقاف، ص ۵۹.

۴. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ رشیدی، ج ۲، ص ۸۶۴-۸۶۶.

نهایت، اصطلاح اوباش و رنود بر آن‌ها نهاده شود.^۱ رسومی که باعث انحطاط و تباهی نیک نامی نخستین مشرب قلندران حیدری شد در ادامه معرفی می‌شود.

۱۰-۱. مصرف شاهدانه و فساد اخلاقی

در کتاب قلندریه در تاریخ به نقل از کتاب المواعظ و الاعتبار اثر مقریزی (د. ۸۴۵ ه.ق) آمده است که کاشف گیاه حشیش، قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای بوده است. چنان که در دوره‌های بعد حشیش را مدامه حیدر/ شراب حیدر می‌گفتند.^۲ امروزه قلندرانی که خود را در قالب تصوف نشان می‌دهند به خصوص در هرات و توابع آن که بیشتر ایشان از ارادتمندان شاه نعمت‌اله ولی (د. ۸۳۴ ه.ق) و طریقت چشتیه هستند، در مراکز خانقاهی و لنگرخانه‌های خویش از چرس و بنگ استفاده می‌کنند.^۳

در واقع، نکته‌ای که بسیار ظریف می‌نماید و از سوی پژوهش‌گران به آن توجه نشده است، ارتباط میان قلندریه و خانقاه صوفیه است. با همه استقلالی که این دو نهاد از هم‌دیگر داشتند، شاهد هستیم که قلندران در بسیاری از خانقاه‌های صوفیه ارادتمندان و هواخواهانی دارند. به طوری که در دوران معاصر، کمتر خانقاهی در هرات و قلمروی فرهنگی آن می‌توان یافت که دارای مرام و علاقه به رسوم قلندریه به طور آگاهانه و ناآگاهانه نباشد.^۴

۱. اوحدی مراغه‌ای، جام جم، ص ۱۴۰-۱۴۱؛ عبید زاکانی، کلیات عبید زاکانی، ص ۲۵۸، ۲۶۳، ۳۷۲؛

نسائی، کارنامه اوقاف، ص ۵۶؛ مجد خوافی، روضه‌ی خلد، ص ۲۶۵-۲۶۶؛ ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه؛

ج ۱، ص ۴۷۰-۴۷۱.

۲. شفیع کدکنی، قلندریه در تاریخ (دگردیسیهای یک ایدئولوژی)، ص ۲۲۲-۲۲۴.

۳. مشاهدات نویسنده از سفر هرات در شهریور ۱۳۹۲.

۴. مشاهدات نویسنده از لنگرها و خانقاه‌های هرات شهریور ۱۳۹۲.

استعمال فراگیر شاه‌دانه و حشیش به وسیله دراویش قلندری حیدری سبب رواج رفتارها و ناهنجاری‌های اجتماعی فراوانی میان آن‌ها شد. خود ارضایی و هم‌جنس بازی از معضلاتی بود که در میان این گروه رواج یافت و سبب گسترش ضعف اخلاقی در جامعه گردید. فساد اخلاقی که به تدریج سبب بدنامی قلندران حیدری شد از چشم منابع ادبی محلی پوشیده نمانده است و در این باره آمده است:

مردکی چند جلقی و لوطی	همه با ... های مخروطی
گاه و بیگه لواطه می‌کردند	روز و شب شاه‌دانه می‌خوردند
... بود هر روز رأیت اصحاب	پنج من بنگ و ده سبوی شراب
رند و اوباش، وقف دزدی چند	بزه‌اندوز زن بمردی چند
... بیش ازین هیچ کار ناکرده	نان جز از وقف سیر ناخورده
فسق‌ورزند و زهدانگارند	وقف دزدند و مزدانگارند

۱۰-۲. گدایی، دزدی

یکی از رسوم رایج در میان قلندران حیدری که به بدنامی آن‌ها در جامعه، کمک فراوانی کرد، دزدی و گدایی بوده است. در *کارنامه اوقاف* درباره این رسم آمده است:

بینوایی، گدا و گرسنه‌ی	سرتراشیده پای برهنه‌ی
شوم چو بوم و گرسنه چون زاغ	دزد چون عگه بد خبر چو کلاغ ^۱

هم‌چنین، یکی از افاضل به صورت ظریفی درباره گدایی و گرسنگی حیدریان سروده است:

حیدری پیش سلطان بخت رفت	از سر دعوی و اظهار هنر
گفت برجا گوسپندی می‌خورم	گفت اگر داری برو گاوی بخور ^۲

۱. نسائی، *کارنامه اوقاف*، ص ۵۷.

۲. مجد خوافی، *روضه خلد*، ص ۱۷۲.

۱۰-۳. تراشیدن ریش و بستن زیورآلات

تراشیدن ریش و بستن زیور آلات به خود به خصوص در میان جوانان قلندری تا اواخر عصر تیموری (۸۷۳-۹۱۱ ه.ق) در جامعه قلندری خراسان مرسوم بود و سبب شد لفظ اوباش درباره قلندران استعمال گردد.^۱ به نظر می‌رسد، تبلیغات و فشار قشر مذهبی؛ یعنی فقهای متشرع وابسته به مدارس علمیه و صوفیان وابسته به خانقاه در استمرار کاربرد اصطلاح اوباش برای قلندران وابسته به لنگر تا اواخر دوره تیموری مؤثر بوده است. حاکمان برای مبارزه با رسوم قلندران در جامعه، حکم و نشان صادر می‌کردند. به عنوان نمونه، سلطان حسین بایقرا (۸۷۳-۹۱۱ ه.ق) در نشانی به قاضی خواف برای مبارزه با رسوم قلندران مأموریت می‌دهد و می‌گوید:

چون ... در تحریک سلسله اجرای احکام شریعت یک سر مو فرو گذاشت
 نمی فرمائیم، ... داعیه رفع بدعت ریش تراشی که بر روی روزگار استمرار یافته
 بود ... این حکم ساطع که بمنزله نص قاطع است بنفاد پیوست که: چون ستردن
 موی روی رجال آشفته حال که حرام متفق است و از حلقه منکرات ... ماده این
 فساد برکنده شود ... ستردن محاسن که سپردن طریق مقابح است ... و طایفه
 جوانان که با وجود درجه التجاء به عشوه زمان سادگی و صفا و مغرور بوده از
 مقتضای دلالت علیکم به حسن الخط در حظّ نشوند و گوش و گردن ایشان را از
 زیور و درر اللحیه حلبه پاک و عاری باشد، همه را سرزنش کرده ... و زمره
 قلندران و بی سروپایان که به یکبارگی به چهار ضرب بدعت خود را از محاسن
 سنت تجرید کرده مدت العمر چون سایر اوباش از طریق تراش استره سان سر بر
 سنگ بطالت داشته همه را گلبانگ سیاست زده به هر وجه که برآید زجر و

۱. نظامی باخرزی، منشأ الإنشاء، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۰.

تأدیب نماید تا سر بر خط فرمان نهاده سرکشی نه کنند. جماعت سرتراشان و آیینه داران بحکم لاتأخذ بلحیتی و لایراسی دست کوتاه کشیده داشته نوعی عمل کنند که قصه تراشیدن ریش بدرازی نه کشد و سر موئی از این محدث ناخوش مشوش در دیده هیچ آفریده در نیاید.^۱

۱۱. قضاوت تاریخ درباره سرانجام حیدریان

سیاحانی که در عصر سلطان ابوسعید ایلخانی (۷۱۶-۷۳۶ ه.ق) از خراسان و نواحی زاوه دیدن می‌کنند، به حلقه‌های آهنینی اشاره می‌کنند که قلندران حیدری بر دست، گردن، گوش و آلت تناسلی خود آویزان می‌کردند.^۲ ابن بطوطه (د. ۷۷۹ ه.ق) زمانی این گزارش را درباره قلندران حیدری ارائه می‌دهد که یک سده از فعالیت این جریان اجتماعی می‌گذرد. به نظر می‌رسد، از آن‌جا که ابن بطوطه (د. ۷۷۹ ه.ق) سالیان درازی را در شبه قاره هند و سواحل اقیانوس هند به سر برده است، داوری و قضاوت وی درباره رسوم قلندران حیدری متأثر از رسوم قلندران حیدری متأثر از فرهنگ هندیان و شرایط اجتماعی آن محیط بوده است و رنگ هندی پذیرفته است.

هم‌چنین، جام‌جم اوحدی مراغه‌ای کمی پس از سفرنامه ابن بطوطه در ۷۳۲ ه.ق سروده شده است. اوحدی مراغه‌ای در انتقاد از رفتارهایی که سبب بدنامی قلندران شده است، می‌سراید:

چون قلندر مباش لوت‌پرست	کاسه از معده کرده کفچه ز دست
سر و پا گر تهیست غم‌نخورد	شکم ار پر نشد شکم بدرد
کی بداند قلندر کُنده	که بدوزخ همی‌برند کُنده
...تا که شد زین ملامت‌انگیزان	خون درویش پاک‌رو ریزان

۱. نظامی باخرزی، منشأ الإنشاء، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۰.

۲. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۴۷۰-۴۷۱.

گشت کار طریقت آشفته	شد جهان از مجردان رفته
از مسافر ادب نمی‌جویند	و نیک از دربدر نمی‌پویند
زین کچول و کچل سری چندند	که بریش جهان همی‌خندند
علی خرقه و غسل خواره	همچو زنبور بیشه آواره
...رند و رقاص و مارگیر همه	زرق‌ساز و زنج‌پذیر همه
...سر بسر خانه‌سوز و آتش‌باز	آتش خویش را نکشته باز... ^۱

این شعر که گسترش فعالیت قلندران حیدری را در غرب ایران نشان می‌دهد به بسیاری از ضعف‌های اخلاقی آن‌ها اشاره می‌کند که باعث از دست رفتن خوش‌نامی ابتدایی این قلندران شده است. در واقع لوت‌پرست شدن و شکم‌بارگی این قلندران مربوط به مرحله‌ای از حیات این مرام اجتماعی است که جامعه، دیگر نگاه مساعدی به آن‌ها ندارد.

مواردی چون گنده‌شدن قلندر، شکم‌پرستی، تجردشان، رقاصی و مارگیری، دربدری چون زنبور آواره از بیشه مرتبط با تنزل اخلاقی و وضعیت نامناسب این مرام اجتماعی است. البته شایسته است بیان شود که مسافرت و تجرد از آداب مرسوم این قشر مهم اجتماعی پس از قطب‌عالم بوده است. دوری از تعالیم اخلاقی و عملی قطب‌الدین حیدر که یکی از عوامل تنزل اخلاقی و خوش‌نامی این قلندران است در رواج تجرد و به تبع آن، گسترش فساد اخلاقی در میان قلندران مؤثر بوده است.

قطب‌عالم اهل تشکیل خانواده و صاحب فرزند بود و به این طریق جانشینان خاندانی او باعث توسعه و تداوم تشکیلات لنگرخانه‌ی او و مرام اخلاقی او شدند، اما پس از خارج شدن زاوه از مرکزیت و رواج تجرد و رسوم زائد در میان دراویش حیدری که از اقوام و سرزمین‌های متفاوتی بودند، تنزل آن تشدید گردید.

۱. اوحدی مراغه‌ای، جام جم، ص ۱۴۰-۱۴۱.

عبیدزاکانی (د. ۵۷۷۲.ق) که مدتی در خدمت خواجه علاءالدین محمد فریومدی از مقام‌های دیوان سالار خراسانی در دربار ایلخانان بود^۱، در سروده‌ای طنزآمیز به برخی از رسوم و ویژگی‌های قلندران زمانه خویش، مانند جوق قلندران، تجرد، خصلت‌رندان‌داشتن، گدایی کردن، زندگی در لنگر، ترس نداشتن از محتسب و شحنه، برخاک نشستن و آوارگی از دیار و خانمان اشاره می‌کند.

این رسوم و ویژگی در توصیف قلندران حیدری است که شهرت آن‌ها یک قرن پس از ظهور در خراسان فراگیر شده بود و گروه وسیعی از آن‌ها در غرب ایران، آسیای صغیر و شامات به فعالیت مشغول بودند. در واقع، عبیدزاکانی (د. ۵۷۷۲.ق) سعی می‌کند ابتدا دوره شکوه و عظمت این جریان را در افکار عمومی بیان کند. او در این باره می‌سراید:

جوقی قلندرانیم بر ما قلم نباشد	بود و وجود ما را باک از عدم نباشد
مشتی مجردانیم بر فقر دل نهاده	گر هیچمان نباشد از هیچ غم نباشد
جان‌درمزادیابی در حلقه‌ای که مائیم	جان‌درمزادیابی در حلقه‌ای که مائیم
در هیچ ملک با ما کس دوستی‌نورزد	در هیچ شهر ما را کس آشنا نباشد
در لنگری که مائیم اندوه کس نبیند	در تکیه‌ای که مائیم غیر از صفا نباشد
از محتسب نترسیم وز شحنه غم‌نداریم	تسلیم‌گشتگان را بیم از بلا نباشد
با خار خوش برائیم گر گل به‌دست ناید	بر خاک ره نشینیم گر بوریا نباشد ^۲

پس از توصیفات بالا از قلندران حیدری، جریان انحطاط و تنزل اخلاقی ایشان در افکار عمومی در رساله تعریفات با عنوان الحیدری به معنای خرس به‌زنجیر تعریف

۱. عبید، کلیات عبید زاکانی، مقدمه اقبال، ص ۱۷.

۲. عبید، کلیات عبید زاکانی، ص ۲۵۸، ۲۶۳.

می‌شود^۱ که به سبب گرفتارشدن در رسوم دست و پا گیر، جامعه، نگاه مساعدی به آن‌ها نداشت و به مانند خرس در زنجیر، در آداب و رسوم زائد گرفتار شده بودند.

یکی از مسائل تاریخ ایران پس از ظهور قلندران حیدری، مسئله جنگ حیدری - نعمتی است که محققان، آن را منسوب به پیروان قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای و شاه نعمت‌اله ولی (۷۳۱ - ۸۳۴ ه.ق) می‌دانند. این انتساب نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا هنگام ظهور پیروان شاه نعمت‌اله در تاریخ ایران اسلامی، اثر مهمی از حیدریان پیرو قطب‌الدین حیدر باقی‌نمانده بود که تمام شهرهای ایران را زیر پوشش خود گیرد و از همه مهم‌تر این که شاه نعمت‌اله ولی در دیوان خویش در نهایت احترام، ارادت خود را به قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای و پیروان وی بیان می‌کند و در این باره می‌سراید:

عاشقم، آن قطبِ دین حیدر	و آن یارانِ قطبِ دین حیدر
دوستدارم به حال و دل شب و روز	دوستدارانِ قطبِ دین حیدر
مستِ میخانه‌ی قدم گشتند	باده‌نوشانِ قطبِ دین حیدر
حلقه در گوش و طوق در گردن	تاج‌دارانِ قطبِ دین حیدر
آینه در نمد نهان دارند	حق‌شناسانِ قطبِ دین حیدر
برتر از صورت اندوز معنی	پاکبازانِ قطبِ دین حیدر
همچو من سیدی سزد که بُود	یارِ یارانِ قطبِ دین حیدر ^۲

این درس‌نامه به عنوان یک آیین‌نامه از سوی تمامی مریدان وی پذیرفته شده بود و نمی‌توانست تقابلی میان پیروان آن دو مرشد بزرگ ایجاد کند. هم‌چنین، حیدری به معنای طرف‌دار قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای در شکل اصلی آن، بیشتر در سده‌های هفتم و هشتم

۱. همان، ص ۳۷۲.

۲. شاه نعمت‌الله ولی، دیوان شاه نعمت‌الله ولی، ص ۳۳۱.

هجری وجود داشته است. حال آن که منازعات حیدری - نعمتی از سده دهم بیشتر به اوج می‌رسد.

این نزاع، بیشتر در حوزه ایران سیاسی یا ممالک محروسه ایران عصر صفوی (۹۰۷-۱۱۳۵ق) دیده می‌شد و باید، پیشینه آن را در عهد صفوی و در سیاست خاص مرشد کامل و در جنگ پیروان حیدر صفوی که نماینده تشیع بود با شاه نعمت‌اله که نماینده تسنن بود جست‌وجو کرد.^۱

به هر صورت، تأثیر و نفوذ قلندران حیدری در منطقه زاوه به اندازه‌ای زیاد بود که به تدریج نام زاوه به تربت حیدریه تغییر یافت. بخشی از این ولایت در عصر حاضر به نام زاوه خوانده می‌شود و در سالیان اخیر با تقسیم خراسان بزرگ به سه استان، زاوه به مرکزیت دولت‌آباد، شهرستان جدیدی در خراسان رضوی شده است.

۱۲. نتیجه

قلندران حیدری در زمان تهاجم مغول به خراسان و سرزمین‌های اسلامی ظهور کردند. آنان دارای اندیشه‌های ملامتی و مرام اجتماعی خاص خود بودند. دوران اوج شهرت و خوش‌نامی آنان از زمان قطب‌الدین حیدرزاه‌ای تا اوسط دوره ایلخانی بود. در این دوران، قلندران حیدری با جریان‌های تصوف خراسان، مانند طریقت کبرویه و طریقت چشتیه مناسبات نزدیک و خوبی داشتند. به‌گونه‌ای که بزرگان کبرویه چون سیف باخرزی، نوعی نگاه مرید و مرادی به قطب‌الدین حیدر زاوی داشتند و بزرگان چشتیه، چون شاه سنجان و نظام‌الدین اولیا از او به نیکویی و احترام یاد می‌کردند.

جریان قلندران حیدری در بعد جامعه شناختی از گروه‌هایی اجتماعی بودند که در فرهنگ غالب بر جامعه آن روز خراسان به سبب هنجارشکنی و بدعت‌آوری در ردیف

۱. ر.ک: شفیعی کدکنی، قلندریه در تاریخ، ص ۲۲۸-۲۲۹.

اوباش محسوب می‌شدند. این مرام خاص سبب شد که چندان نامی از آن‌ها در آن گروه از کتاب‌های تاریخی دیده نشود که با نظارت نهادهای رسمی و حاکم بر جامعه نوشته می‌شدند.

هم‌چنین، منابع ادبی که با حمایت و نظارت دیوانیان تصنیف می‌شدند بیشتر به مسائل اخلاقی و نقدپذیر آن‌ها می‌پرداختند. در واقع قلندران حیدری با دیوانیان که مسئولیت مستقیم جمع‌آوری مالیات و نظارت بر اوقاف را در اختیار داشتند به شدت مخالف بودند؛ چرا که ناچار بودند با ظلم و فشار مالیاتی دیوانیان بر جامعه قلندری و املاک وقفی متعلق به لنگرخانه‌های حیدری مبارزه کنند.

قلندران حیدری نه تنها بر خراسان که بر گستره وسیعی از سرزمین‌های اسلامی تأثیر اجتماعی و فرهنگی گذاشتند. سرزمین هند و ماوراءالنهر در شرق و آسیای صغیر در غرب قلمرو اسلامی متأثر از این مرام فرهنگی - اجتماعی شدند. این مرام اجتماعی در هر حوزه جغرافیایی که وارد گردید، یک‌سری از رسوم را پذیرفت. این مرام اجتماعی که در ابتدا با اندیشه ملامتی و با سادگی و خوش‌نامی در حال توسعه بود، در نهایت، شامل رسوم و شاخ‌وبرگ‌های اضافی و دست و پا گیر شد که در نهایت از سوی جامعه طرد گردید.

با وجود بایگانی شدن این مرام اجتماعی در حافظه تاریخی جامعه ایران و جهان اسلام، رگه‌هایی از آثار اجتماعی آن در جامعه خراسان و مناطق تحت نفوذ آن باقی ماند. برای نمونه در عصر حاضر در خراسان تاریخی در شهرهای هرات، تایباد و خواف، وجود درویشی که به مَلَنگ مشهور هستند، یادگار این مرام اجتماعی است. هم‌چنین، هویت شهری چون زاوه به تربت حیدری تغییر یافت.

منابع

۱. اله‌دیه بن شیخ عبدالرحیم، خواجگان چشت، سیرالقطاب، تصحیح محمدرور مولائی، تهران: نشر علم، ۱۳۸۶.
۲. اوحدی مراغه‌ای، اوحالدین بن حسین، جام جم، ضمیمه سال هشتم ارمنان، تهران: چاپخانه فردوسی، ۱۳۰۷.
۳. ابن اثیر، عزالدین علی، کامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۲۴، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، بی تا.
۴. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۱، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۰.
۵. ابن فوطی، کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد، مجمع الآداب فی معجم الانقلاب، تحقیق محمدالکاظم، ج ۳، تهران: وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۳۷۴.
۶. ابن مطهر جامی، قطب‌الدین محمد، حدیقه الحقیقه، تصحیح حسن نصیری جامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.
۷. اسفزاری، معین‌الدین، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، به کوشش سید محمدکاظم امام، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
۸. اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.
۹. باخرزی، ابوالمفاخر یحیی، اوراد الاحباب و فصوص الآداب، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۱۰. بوزجانی، درویشعلی، روضه الریاحین، به کوشش حشمت مؤید، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
۱۱. بخاری، سیدمحمد، مناهج الطالبین و مسالک الصادقین، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۴.
۱۲. بدر جاجرمی، محمد، مونس الاحرار، به اهتمام میر صالح طبیبی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.
۱۳. بداونی، عبدالقادر بن ملوک شاه، منتخب التواریخ، تصحیح توفیق سبحانی و مولوی احمد صاحب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۴. بناکتی، ابوسلیمان داود، روضه ی اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب (تاریخ بناکتی)، مصحح جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.

۱۵. پطروشفسکی، ای. پ، «اوضاع اجتماعی، اقتصادی ایران در دوره ایلخانی»، *تاریخ ایران کمبریج*، گردآوری جی. ای. بویل، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰.
۱۶. جامی، ابوالکارم بن عطاءالملک، *خلاصه المقامات*، قندهار: بی نا، ۱۳۳۶ ق.
۱۷. جوزجانی، قاضی منہاج سراج، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۱۸. جوینی، عطاملک، *تاریخ جهانگشای*، به اهتمام شاهرخ موسویان بر اساس تصحیح علامه محمد قزوینی، ج ۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات داستان، ۱۳۸۶.
۱۹. حافظ شیرازی، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ دهم، تهران: زوار، ۱۳۹۰.
۲۰. خسروی، محمدرضا، *جغرافیای تاریخی تربت حیدریه (زاوه باستان)*، چاپ دوم، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۲۱. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ دهم، تهران: نشر نی، ۱۳۹۵.
۲۲. رازی، امین احمد، *تذکره هفت اقلیم*، تصحیح سیدمحمدرضا طاهری حسرت، چاپ دوم، ج ۲، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۹.
۲۳. *سالنامه آماری استان خراسان رضوی*، تهران: مرکز آمار ایران، ۱۳۹۰.
۲۴. سیستانی، ملک شاه حسین، *احیاء الملوک*، به اهتمام منوچهر ستوده، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.
۲۵. سیفی هروی، سیف بن محمد بن یعقوب، *تاریخ نامه هرات*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
۲۶. سمرقندی، امیر دولت‌شاه بن علاء‌الوله بختیشاه، *تذکره الشعرا*، تصحیح ادوارد براون، لیدن: طبع مطبعه بریل، ۱۹۰۰ م.
۲۷. شاه نعمت‌الله ولی، *دیوان شاه نعمت‌الله ولی*، تهران: نشر علم، بی تا.
۲۸. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *قلندریه در تاریخ (دگردیسیهای یک ایدئولوژی)*، تهران: سخن، ۱۳۸۶.
۲۹. عباسی، جواد و یارمحمدی، تکتم، «تأثیر حملات و حکومت مغولان بر جمعیت خراسان (۶۱۶-۷۳۶ ه.ق)»، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، بهار و تابستان ۱۳۹۱، سال دوم، ش اول.
۳۰. عین‌القضات همدانی، *تمهیدات*، تحقیق عقیق عسیران، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.

۳۱. عبید زاکانی، مولانا نظام‌الدین، کلیات عبید زاکانی، تصحیح عربی پرویز اتابکی، چاپ ششم، تهران: انتشارات زوآر، ۱۳۹۳.
۳۲. فصیحی، فصیح احمد بن جلال‌الدین، مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرخ، ج ۲، مشهد: باستان، ۱۳۴۰.
۳۳. فرقانی، محمد فاروق، تاریخ اسماعیلیان قهستان، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر ملی، ۱۳۸۵.
۳۴. قهستانی، حکیم نزاری، ادب‌نامه حکیم نزاری، به کوشش محمود رفیعی، تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۹۲.
۳۵. لین، جورج، ایران در اوایل عهد ایلخانی رنسانس ایرانی، ترجمه سیدابوالفضل رضوی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹.
۳۶. مجد خوافی، روضه‌ی خلد، تحقیق محمود فرخ، به کوشش حسین خدیوچم، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
۳۷. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التّقسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، چاپ سوم، تهران: انتشارات کومش، ۱۳۹۶.
۳۸. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷.
۳۹. _____، نزهة القلوب، به اهتمام لسترنج، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۴۰. محمد بن منور، اسرار التوحید، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱، تهران: آگاه، ۱۳۶۶.
۴۱. موحد، محمدعلی، ابن بطوطه، تهران: نشر نی، ۱۳۹۳.
۴۲. نسائی، تاج‌الدین، کارنامه اوقاف در نمونه نظم و نثر فارسی از آثار اساتید متقدم، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: چاپ تابان، ۱۳۴۳.
۴۳. نظامی باخرزی، نظام لدین عبدالواسع، منشأ الإنشاء، گردآورنده ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی متخلص به منشی، به کوشش رکن‌الدین همایون فرخ، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷.
۴۴. واعظ، سیداصیل‌الدین عبدالله، مقصد الاقبال سلطانیه و مرصد الآمال خاقانیه، به کوشش مایل هروی، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۶.
۴۵. واعظ کاشفی، فخرالدین علی بن حسین، رشحات عین‌الحیات، تصحیح علی اصغر معینیان، ج ۲، تهران: انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۶.
۴۶. واله اصفهانی، محمدیوسف، روضه‌ی پنجم از خلد برین در تاریخ مغول، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.

۴۷. همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ رشیدی، به کوشش محمد روشن، چاپ ششم، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۹۳.
۴۸. یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله، معجم‌البلدان، ج ۱، چاپ دوم، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م.